

واژه‌بست‌های فارسی در کنار فعل

محمد راسخ‌مهند^۱

چکیده

واژه‌بست‌های ضمیری فارسی در جایگاه‌های متفاوتی ظاهر می‌شوند. در این مقاله به بررسی نقش آنها در کنار فعل پرداخته‌ایم و نشان داده می‌شود که آنها در کنار فعل دو نقش متفاوت دارند. واژه‌بست‌های فارسی در برخی ساخت‌ها، که به افعال مرکب پی‌بستی مشهورند، مانند *خوابم می‌آید*، *ماتش برد* و نظایر آن، که حضور اجباری دارند، به نشانه مطابقه تبدیل شده‌اند. آنها حاصل دستوری‌شدگی واژه‌بست‌ها و تبدیل آنها به نشانه مطابقه‌اند و این فرایند با اصل مانع‌سازی تبیین می‌شود. از طرفی، واژه‌بست‌ها در نقش نشانه مفعول، در جملاتی مانند *علی را دیدمش*، می‌زنمت و نظایر آن، واژه‌بست‌هایی منضم هستند و حاصل مضاعف‌سازی واژه‌بست‌اند و به نشانه مطابقه تبدیل نشده‌اند. این واژه‌بست‌ها فقط وقتی ظاهر می‌شوند که گروه اسمی مفعول و هم‌مرجع با آنها نقش مبتدا دارد.

واژه‌های کلیدی: واژه‌بست، مطابقه، دستوری‌شدگی، مانع‌سازی، مضاعف‌سازی

۱. مقدمه

اندرسن (۲۰۰۵) در کتابی با عنوان جنبه‌های نظریه واژه‌بست عنوان می‌دارد که اگرچه این عناصر زبانی کوچک هستند، اما آن قدر پراهمیت هستند که افراد بسیاری بر اساس مطالعه آنها دکترای زبان‌شناسی اخذ کرده‌اند. واژه‌بست‌ها به طور اعم، و واژه‌بست‌های ضمیری (pronominal clitics) به طور اخص در زبان‌های مختلف مطالعه شده‌اند (اندرسن ۱۹۹۲، ۲۰۰۴، ۲۰۰۵؛ کارستایرز، ۱۹۸۱؛ بورر، ۱۹۸۶؛ کلاوانز ۱۹۸۲، ۱۹۸۵؛ زوئیکی ۱۹۷۷؛ زوئیکی و پولوم ۱۹۸۳). با این حال، میزان توجه به مطالعه واژه‌بست‌ها در فارسی کم بوده است. در مورد مطالعه واژه‌بست‌ها به طور اعم شقاقی، (۱۳۷۶) و در مورد واژه‌بست‌های ضمیری راسخ‌مهند (۱۳۸۴، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸). واژه‌بست‌های ضمیری در فارسی امروز در چند جایگاه متفاوت به کار می‌روند که من در این مقاله آنها را به دو گروه جایگاه غیرفعلی و فعلی تقسیم کرده‌ام. جایگاه‌های غیرفعلی شامل سه جایگاه پس از اسم (مانند پسرش را دیدم)، پس از حرف اضافه (مانند ازش پول قرض گرفتم) و در بند موصولی به عنوان ضمیر تکراری (resumptive pronoun) (مانند مردی که پیراهنش زرد است، معلم سابق من بوده است) است. واژه‌بست‌ها در جایگاه فعلی نیز بر دو بخش‌اند: نخست در ساختهایی مانند لجم‌گرفت، خوابش می‌آید، سردش شد، عارم آمد و دوم در جملاتی مانند علی را دیدمش، من می‌زنمت، کتاب را خواندمش و نظایر آن.

بحث این مقاله معطوف به نقش واژه‌بست‌ها در دو جایگاه فعلی است. در ادامه مقاله، برای پرهیز از تکرار، واژه‌بست‌ها را در جایگاه نخست فعلی به طور خلاصه واژه‌بست‌های گروه اول و آنها را در جایگاه دوم فعلی واژه‌بست‌های گروه دوم می‌نامم. نگارنده قصد دارد با استفاده از استدلال‌های نحوی نشان دهد اگرچه واژه‌بست‌ها در هر دو گروه در کنار فعل واقع‌اند، اما نقش دستوری آنها متفاوت است. این واژه‌بست‌ها در گروه اول نقش مطابقه فاعلی (subject agreement) را بر عهده دارند؛ یعنی مطابقه شخص و شمار بین فاعل و فعل را نشان می‌دهند، اما در گروه دوم فقط ضمایی هستند که حاصل مضاعف‌سازی (doubling) هستند؛ یعنی در جمله‌ای مانند علی را دیدمش، واژه‌بست به کار رفته همان مفعول مستقیم جمله است که دوباره آمده است و به عبارتی به صورت مضاعف به کار می‌رود. در مضاعف‌سازی واژه‌بست به همراه گروه اسمی هم‌مرجع با خود به کار می‌رود (روسی، ۲۰۰۸: ۷). البته، در هر دو گروه مذکور، واژه‌بست می‌تواند همراه اسم هم‌نمایه خود به کار رود، به همین دلیل جداساختن واژه‌بست‌ها در نقش مطابقه از واژه‌بست‌ها در حالت مضاعف ساده نیست. بخش دوم مقاله به بررسی واژه‌بست‌های گروه اول و بخش سوم به واژه‌بست‌های گروه دوم اختصاص دارد. بخش چهارم سعی در تبیین نقش‌های متفاوت این واژه‌بست‌ها در این دو گروه می‌پردازد و بخش پنجم مقاله نتیجه‌گیری است.

۲. واژه‌بست‌ها به عنوان نشانه مطابقه

خانلری (۱۳۶۵) ساخت‌هایی مانند خوشم آمد، لجش گرفت، دردش آمد، عارم شد، خوابمان می‌آید، ماتم برد، خشکم زد، و بسم است را در گروه افعال ناگذر طبقه‌بندی کرده است، درحالی که صادقی (۱۳۵۸) و دبیرمقدم (۱۳۷۴) این ساختها را جمله می‌دانند. در تمام این ساختها فعل به صورت سوم شخص مفرد می‌آید و در زمان گذشته نشانه مطابقه تکواژ صفر است و در زمان حال نشانه مطابقه (د) به کار می‌رود. همچنین حضور پی‌بست‌های (م، ت، ش، مان، تان، شان) در این ساختها الزامی است. این پی‌بست‌ها هم مرجع با فاعلی هستند که می‌توان به ابتدای این جملات افزود، مانند من خوشم آمد و ما خوابمان می‌آید. همکردهایی که با بخش غیرفعلی در این ساختها می‌آیند، محدود به فعل‌هایی هستند، مانند آمدن، گرفتن، بردن، زدن، رفتن، شدن. نگارنده در مقاله‌ای دیگر این ساختها را بررسی کرده و گفته است در این جملات مطابقه نهاد با فعل وجود دارد، اما برخلاف جملات عادی زبان فارسی که شناسه‌ها وظیفه نشان دادن مطابقه فاعلی را دارند، در این ساختها این وظیفه بر عهده پی‌بست‌های ضمیری است. از این رو، این پی‌بست‌ها را در این ساختها پی‌بست‌های فاعلی نامیده‌اند که کاربرد می‌مانند شناسه دارند، و افعال مذکور را که همیشه از این پی‌بست‌ها به صورت اجباری استفاده می‌کنند افعال مرکب پی‌بستی نامیده است (راسخ‌مهند، ۱۳۸۶). در آن مقاله نگارنده نشان داده است که این ساختها دارای فاعل هستند. به همین دلیل اطلاق نام ساخت غیرشخصی به آنان درست نیست، زیرا ساخت‌های غیرشخصی دارای فاعل نیستند (تالرمین ۱۹۹۸: ۵۶).

کوربت (۲۰۰۳) عنوان می‌کند در حالی که نشانه‌های مطابقه می‌توانند همراه با گروه اسمی به کار روند، واژه‌بست‌ها به خودی خود موضوعی (argument) از موضوع‌های فعل هستند. برای این که نشان دهیم در جایگاه مورد بحث در این بخش، آیا واژه‌بست‌های به کار رفته نشانه مطابقه هستند یا موضوعی از فعل، برخی استدلال‌های نحوی و معنایی لازم است. نشانه‌های مطابقه کامل می‌توانند همراه با گروه اسمی هم‌مرجع با خود به کار روند، در حالی که واژه‌بست‌ها به خودی خود موضوعی هستند که می‌توانند بدون موضوعی دیگر که همان نقش معنایی (θ -role) را دارند، به کار روند (فوس، ۲۰۰۵: ۱۳۰). برای مثال در ایتالیایی، فعل صرف شده به تنهایی می‌تواند جمله‌ای دستوری بسازد (I.a)، یا اینکه فاعل نیز می‌تواند به صورت اختیاری ظاهر شود (I.b). زبان‌شناسان این گونه حضور نشانه مطابقه شخص و شمار را از حیث صرفی، وندی واقعی می‌دانند؛ یعنی در این زبان نشانه مطابقه از حیث صرفی یک پسوند است (همان).

(1) a. mangi.a

Eat-3SG

'می‌خورد'

b. Lui/lei mangi.a

He/she eat.3SG

'او می‌خورد'

از طرف دیگر، در زبانی مانند ماکوشی (Macushi)، درحالی که فعل صرف شده می‌تواند جمله‌ای دستوری بسازد (2.a)، نشانه شخص و شمار در حضور یک گروه اسمی آشکار حذف می‌شود (2.b)، و حضور همزمان آنها باعث نادرستی شدن جمله می‌شود (2.c).

(2) a. i.koneka 'pi.i.ya

3SG-make. PAST.3SG.ERG

'او انجام داد.'

b. t.ekin era'ma.pi paaka esa.ya

REFL.pet.ABS see.PAST cow owner.ERG

'مالک گاو حیوان خود را دید.'

c. * unri.ya i.koneka.'pi-i.ya.

I:ERG 3SG-make.PAST.3SG-ERG

'او انجام داد.'

به این ترتیب، نشانه‌های شخص و شمار در ماکوشی نشانه مطابقه نیستند، بلکه ضمیری هستند که در جایگاه موضوع قرار می‌گیرند و نقش معنایی خود را از فعل می‌گیرند. به همین دلیل، حضور همزمان آنها با یک گروه اسمی با نقش معنایی یکسان باعث نادرستی شدن جمله می‌شود (فوس، ۲۰۰۵: ۱۳۱).

مثال‌های فارسی زیر نشان می‌دهد این ساختارها شبیه به مثال‌های زبان ایتالیایی هستند. این جملات با نبود فاعل به صورت گروه اسمی آشکار دستوری‌اند و در عین حال، نشانه‌های شخص و شمار با حضور گروه اسمی آشکار از بین نمی‌روند و می‌توانند همراه آنها بیایند (برای این که امکان مقایسه بین زبان‌های مورد بحث باشد و نقش دستوری وندها و واژه‌بست‌ها مشخص باشد، مثال‌های زیر از فارسی را نیز به صورت واج‌نویسی شده آورده‌ایم).

(3) a. man xoš.am 'āmad-Ø.

I Like-Enc 1SG come Past -3SG S

'من خوشم آمد'

b. Ali xāb.eš bord-Ø

Ali sleep-E 3SG take Past -3SG S

'علی خوابش برد.'

فوس (همان: ۱۴۱) عنوان می‌کند که در بازتحلیل یک ضمیر به نشانه مطابقه، ساختار موضوعی فعل حفظ می‌شود؛ یعنی بر اساس نظریه تتا، چون ضمیر دارای نقش تتا هستند، همین نقش در زمانی که ضمیر به نشانه مطابقه تبدیل شده است، باید اعطا شود. این نقش معنایی در زمانی که در فارسی فاعل آشکار ظاهر می‌شود، به فاعل داده می‌شود و در غیراین صورت، به ضمیر محذوف (pro) داده می‌شود. در زبانهایی که ضمیرانداز (pro-drop) هستند احتمال بازتحلیل ضمیر به نشانه مطابقه بیشتر است و فارسی نیز از جمله همین زبانهاست. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت از آن جا که شناسه‌های معمول فارسی که نشانه مطابقه فاعلی هستند، در ساختارهای مذکور (مانند ۳) کاربرد ندارند، واژه‌بست‌ها بازتحلیل شده و نقش نشانه مطابقه بر عهده گرفته‌اند.

ساخت دیگری در فارسی که احتمال بازتحلیل شدن واژه‌بست‌ها و گرفتن نقش نشانه مطابقه را تایید می‌کند، کاربرد-ش در نقش شناسه سوم شخص مفرد است. در واقع طبق جدول (۱) صیغگان مطابقه در فارسی در حال تغییر است.

جدول ۱

صیغگان جدید	صیغگان قبلی	
-am	-am	اول شخص مفرد
-i	-i	دوم شخص مفرد
š	-	سوم شخص مفرد
-im	-im	اول شخص جمع
-id	-id	دوم شخص جمع
-and	-and	سوم شخص جمع

مثال زیر کاربرد واژه‌بست در نقش شناسه سوم شخص مفرد را نشان می‌دهد و از آن جا که فعل جمله لازم است، نمی‌تواند نقش موضوعی داشته باشد و مفعول جمله باشد.

(۴) علی رفتش.

با نگاه به جنبه‌های صرفی ظهور نشانه مطابقه جدید در فارسی، آشکار می‌شود که دستوری‌شدگی واژه‌بست -ش، صیغگان مطابقه فارسی را کامل می‌کند و نقص آن؛ یعنی نبود واحدی آوایی برای سوم شخص مفرد گذشته را برطرف می‌کند. می‌توان نتیجه گرفت که تغییر صیغگان مطابقه در فارسی باعث اصلاح صیغگان ناقص قبلی شده است. فوس (۲۰۰۵: ۲۲) عنوان می‌کند که "این حالت یکی از ویژگی‌های عمومی دستوری‌شدگی نشانه‌های مطابقه در زبان‌های مختلف است". ظهور نشانه‌های مطابقه جدید قاعده‌مند است و تضادفی نیست. آنها در جایی ظاهر می‌شوند که صیغگان موجود نقصی دارد و تمایز کافی ایجاد نمی‌کند. دستوری‌شدگی واژه‌بست‌ها و تبدیل آنها به نشانه مطابقه در دو مورد ذکر شده در فارسی (مثال‌های ۳ و ۴)، نیازمند تبیینی است که در بخش (۴) به آن پرداخته‌ایم. پیش از آن، در بخش (۳) به نقش دیگر واژه‌بست‌ها در کنار فعل می‌پردازیم.

۳. مضاعف‌سازی واژه‌بست‌ها

واژه‌بست‌های فارسی علاوه بر ساختهای مورد بحث در بخش قبل، در جملاتی مانند من علی را دیدمش، می‌زمنت، احمد او را دوستش داره، نیز در کنار فعل به کار می‌روند. این واژه‌بست‌ها نشانه مفعول هستند و می‌توانند به جای مفعول آشکار به کار روند، و برعکس مفعول‌های آشکار که معمولاً قبل از فعل به کار می‌روند، واژه‌بست‌ها بعد از فعل قرار می‌گیرند. پرسش مورد بحث در این بخش، این است که آیا این واژه‌بست‌ها در چنین ساخت‌هایی به جای

موضوع فعل قرار می‌گیرند، یا به نشانه مطابقه مفعولی تبدیل شده‌اند. آیا آنها واژه‌بست هستند یا دستوری‌شده و به نشانه مطابقه تبدیل شده‌اند؟ در این بخش، برخلاف آنچه در بخش قبل درباره واژه‌بست‌ها در کنار افعال مرکب پی‌بستی گفته شد، استدلال‌هایی ارائه می‌شود که نشان می‌دهد این واژه‌بست‌ها نشانه مطابقه مفعولی در فارسی نشده‌اند و هنوز موقعیت خود به عنوان موضوعی از فعل را حفظ کرده‌اند.

معمولاً مضاعف‌سازی واژه‌بست (clitic doubling) شبیه به نشانه مطابقه است، زیرا در هر دو یک گروه اسمی و یک عنصر وابسته وجود دارند که ویژگی‌های دستوری (شخص، شمار، جنس) یکسانی دارند (فوس، ۲۰۰۵: ۱۳۲) و تمیز اینها از یکدیگر کار آسانی نیست؛ مثلاً در جملاتی مانند *علی خوابش می‌آید* یا *من علی را دیدمش*، عنصری آزاد (علی) با عنصری وابسته (-ش) در ویژگی‌های دستوری همراستا هستند، اما در مورد جمله اول، که در بخش قبل بحث شد، استدلال شد که واژه‌بست مذکور به نشانه مطابقه تبدیل شده است. در مورد جمله دوم و نظایر آن، در این بخش استدلال می‌شود که مضاعف‌سازی واژه‌بست وجود دارد و واژه‌بست مذکور نشانه مطابقه نیست.

اولین تفاوت بین این دو، این است که مضاعف‌سازی اختیاری است و به بافت مقید است؛ در حالی که مطابقه اجباری است. فوس (۲۰۰۵: ۲۲) عنوان می‌دارد: "در حالی که ساخت مضاعف معمولاً به بافت خاصی محدود است که در آن گوینده می‌خواهد بر موضوع به همراه واژه‌بست تاکید کند، اگر مضاعف‌سازی قدرت سبکی خود را از دست دهد (احتمالاً به دلیل کاربرد فراوان و پربسامد)، ممکن است توزیع بیشتری به دست آورد و اندک‌اندک در تمام بافتها اجباری شود". واژه‌بست‌های فارسی از این حیث در این ساختها (مانند *علی را دیدمش*، می‌زمنت) به مضاعف‌سازی شبیه هستند، چونکه اولاً، تفاوتی کاربردی بین جمله‌ای با موضوع آشکار و واژه‌بست (مانند *من علی را دیدمش*) و جمله‌ای فقط با واژه‌بست (مانند *من دیدمش*) وجود دارد، در حالی که فقط وجود واژه‌بست در این ساختها کفایت می‌کند. حضور همزمان یک گروه اسمی آشکار برای تاکید بر مفعول انجام می‌گیرد. به عبارتی، حضور واژه‌بست در این ساختها بافت مقید است. دلیل دوم این است که با اینکه واژه‌بست‌ها در این ساختها ظاهراً بسامد وقوع فراوانی یافته‌اند، هنوز هم اختیاری‌اند و با اینکه در محاوره بسیار به کار می‌روند، در گفتار رسمی کاربرد آنها کم است. این وضعیت نشان می‌دهد که واژه‌بست‌ها در این ساختها دستوری نشده و هنوز نقش نشانه مطابقه را به دست نیاورده‌اند.

هرچند واژه‌بست‌ها مانند نشانه‌های مطابقه فاعلی (شناسه‌های فاعلی) می‌توانند همراه یا بدون گروه اسمی هم مرجع خود ظاهر شوند مانند مثالهای (۵)، اما از حیث صرفی با آنها متفاوتند. در حالی که شناسه‌ها به فعل اضافه می‌شوند و گاهی جدا کردن آنها ممکن نیست مانند: رفت، گفت، اما واژه‌بست‌ها به گروه فعلی اضافه می‌شوند و همیشه حضوری اختیاری دارند.

(۵) الف. من او را دیدمش.
ب. دیدمش.

همچنین واژه‌بست‌های فارسی می‌توانند به میزبانهای مختلفی اضافه شوند (مانند اسم؛ پدرش، حرف اضافه؛ ازش، فعل؛ دیدمش)، در حالی که پسوندها میزبان محدودتری دارند. زوئیکی و پولوم (۱۹۸۳) عنوان می‌کنند که امکان انتخاب آزادتر میزبان از ویژگیهای واژه‌بست‌هاست. اگر واژه‌بست‌ها دستوری شوند و به نشانه مطابقت تبدیل شوند، در انتخاب میزبان محدودتر می‌شوند و این اتفاق در مورد واژه‌بست‌های مورد بحث فارسی در جایگاه عنوان شده نیفتاده است؛ حتی در این بافت واژه‌بست‌ها می‌توانند به عنصر فعلی فعل مرکب (۶.الف) یا عنصر غیرفعلی (۶.ب) آن اضافه شوند.

(۶) الف. من بچه را گاز گرفتمش.

ب. من بچه را گازش گرفتم.

به عنوان معیاری دیگر، واژه‌بست‌ها معمولاً معرفه یا مشخص هستند، چون نوعی ضمیر هستند. بنابراین، در مضاعف‌سازی، گروه اسمی هم‌مرجع با واژه‌بست باید معرفه یا مشخص باشد. به عبارتی، اگر گروه اسمی بتواند نکره یا نامشخص باشد، می‌توان گفت واژه‌بست همراه آن به نشانه مطابقت تبدیل شده است (فوس، ۲۰۰۵: ۱۳۳)، در غیراین صورت، باید آن را نمونه‌ای از مضاعف‌سازی واژه‌بست دانست. در زبان فارسی مضاعف‌سازی واژه‌بست‌ها با گروههای اسمی نکره ممکن نیست، به همین دلیل، مثالهای (۷) نادرستی‌اند، و این معیاری است برای تایید این نکته که واژه‌بست‌ها در این ساختها نشانه مطابقت نیستند.

(۷) الف. *من پسر را دیدمش.

ب. *من هیچ کس را ندیدمش.

این استدلال نشان می‌دهد حضور واژه‌بست‌ها در این ساختها با ساخت اطلاعی جملات در فارسی مرتبط هستند. مفعول مستقیم در فارسی همراه با نشانه "را" است، مشروط بر اینکه از حیث معنایی معرفه یا مشخص باشد یا از حیث کلامی مبتدا باشد (دبیرمقدم ۱۹۹۲؛ کریمی ۲۰۰۳). اگر مفعولهای مستقیم معرفه یا مشخص نباشند، از حیث کلامی تأکید (focus) جمله واقع می‌شوند. از این رو، واژه‌بست‌ها نمی‌توانند به عنصر تأکیدی جمله ارجاع بدهند، اما می‌توانند به مبتدای جمله ارجاع دهند. این نمونه‌ها تاییدی بر این نکته است که واژه‌بست‌ها در این ساختها نمی‌توانند نشانه مطابقت باشند و کاربردهای کلامی دارند.

برزن و امکومبو (۱۹۸۷) چند معیار برای تمایز نشانه‌های مطابقت از موضوع‌ها (یا مضاعف‌سازی واژه‌بست) در زبان چی‌چوا (Chichewâ) معرفی می‌کنند و دی‌کت (۲۰۰۵) نیز از همین معیارها برای بحث درباره واژه‌بست‌های زبان فرانسوی بهره می‌برد. یکی از این معیارها محلی (local) بودن نشانه مطابقت است، به این معنی که اسم هم‌مرجع با نشانه مطابقت باید در همان جمله واقع شود و در غیراین صورت مورد مذکور نمونه‌ای از مضاعف‌سازی واژه‌بست است؛ مطابقت دستوری نمی‌تواند محلی باشد اما مضاعف‌سازی واژه‌بست‌ها می‌تواند. در فارسی نیز گروه اسمی هم‌مرجع با واژه‌بست می‌تواند در جمله‌ای بالاتر واقع شود و در واقع این ارتباط غیرمحلی است (مانند

مثال ۸). این وضعیت نیز نشان می‌دهد که واژه‌بست‌ها در این مورد نشانه مطابقه نیستند و در واقع، ضمایی مضاعف شده هستند.

(۸) من کتاب را دیروز خریدم و امروز خواندمش.

طبق نظر دی‌کت (۲۰۰۵: ۱۲۱۲): "نشانه مطابقه دستوری حتی وقتی موضوع جمله مورد سؤال واقع شده است نیز باید حاضر باشد" اما وقتی موضوع مورد بحث در فارسی مورد سوال واقع می‌شود، واژه‌بست به کار نمی‌رود مانند (مثال ۹)، و این دلیلی دیگر بر این است که واژه‌بست در این ساخت نمی‌تواند نشانه مطابقه باشد.

(۹) الف. چی خریدی؟

ب. *چی خریدیش؟

به عنوان استدلال نهایی می‌توان گفت نشانه‌های مطابقه و گروه‌های اسمی در نقش مفعول در توزیع تکمیلی هستند، و در مواردی که هر دو در یک جمله قرار می‌گیرند، گروه اسمی مذکور نقش نحوی ندارد و یک مبتدای خارج از گروه فعلی است. در حالی که ضمائر آزاد در فارسی می‌توانند مبتدای تازه جمله یا مبتدای تقابلی باشند مانند (الف. ۱۰)، واژه‌بست‌ها نمی‌توانند همین کار را انجام دهند، به همین دلیل جمله (ب. ۱۰) نادرستی است. بنابراین، برزنن (۱۹۹۷، ۲۰۰۱) استدلال می‌کند ضمائر مخفف، که شامل واژه‌بست‌ها هم می‌شود، به صورت یک همگانی به مبتدا اشاره می‌کنند؛ و همیشه به یک مرجع در بافت قبلی ارجاع می‌دهند. در مقابل، ضمائر آزاد می‌توانند مبتدای جدید یا تقابلی را نشان دهند.

(۱۰) اینو دیدی یا اونو؟

الف. اونو دیدم.

ب. *دیدمش.

در این بخش استدلال‌هایی ارائه شد که بین نشانه مطابقه و مضاعف‌سازی واژه‌بست تمایز می‌گذاشت. در مجموع استدلال‌های نحوی و صرفی مورد بحث نشان می‌دهند که ساختهای مورد بحث در فارسی نمونه‌ای از مضاعف‌سازی واژه‌بست هستند و عناصر مذکور در واقع واژه‌بست هستند و به نشانه مطابقه تبدیل نشده‌اند.

۴. تبدیل واژه‌بست‌ها به نشانه مطابقه

در مورد دستوری‌شدگی واژه‌بست‌ها و تبدیل آنها به نشانه مطابقه، بحث‌های فراوانی شده است (اندرسن، ۲۰۰۵: ۸۳). گیون (۱۹۷۶) عنوان می‌دارد که از حیث تاریخی ضمائر به افعال منضم (incorporated) می‌شوند و به صورت نشانه مطابقه بازتحلیل می‌شوند. ایجاد نشانه مطابقه نوعی دستوری‌شدگی رایج است (رابرتز و روسو، ۲۰۰۳: ۱۷۵). در افعال هندواروپایی، پایانه‌های نشانه شخص از ضمائر حاصل شده‌اند (سزمرنی، ۱۹۹۶). گود و یو (۲۰۰۵) عنوان می‌دارند که واژه‌بست‌های پساواژگانی در زبان ترکی از حیث تاریخی از ضمائر حاصل شده‌اند. وولفورد (۲۰۰۳) نیز

عنوان می‌دارد که واژه‌بست‌ها و وندها برای به کار رفتن برای نشانه مطابقه با هم رقابت می‌کنند. فوس (۲۰۰۵: ۱) عنوان می‌کند که "فرایند دستوری‌شدگی، نشانه مطابقه را در زبانهایی که قبلاً فاقد مطابقه بوده‌اند یا صیغگان ناقصی داشته‌اند، ایجاد می‌کند". مسیر دستوری‌شدگی در زبانهای مختلف نشان می‌دهد که نشانه‌های مطابقه از ضمائر آزاد حاصل می‌شوند (هایپر و تروگات، ۱۹۹۳؛ فوس، ۲۰۰۵: ۴).

مسیر دستوری‌شدگی: ضمیر مستقل ← ضمیر ضعیف ← ضمیر واژه‌بستی ← نشانه مطابقه وندی (یا پیوندی) ← نشانه مطابقه ادغام‌شده ← صفر

واژه‌بست‌های فارسی صیغگان ناقص مطابقه را ترمیم می‌کنند. بررسی نمونه‌های از فارسی در این مقاله نشان می‌دهند که هرچند واژه‌بست‌های فارسی در بسیاری بافتها ویژگی واژه‌بست بودن را حفظ کرده‌اند، اما در یک ساخت خاص به نشانه مطابقه تبدیل شده‌اند. در واقع، اینها نمونه‌ای از فرایند بازتحلیل هستند که در حال انجام است. تبدیل واژه‌بست‌ها به نشانه‌های مطابقه به طور اتفاقی صورت نمی‌گیرد، بلکه ایجاد صورتهای جدید تنها بر مواردی از صیغگان تاثیر می‌نهد که نشانه‌های مطابقه ممیز نیستند (فوس، ۲۰۰۵: ۲۲۹). در فارسی نیز نشانه‌های مطابقه حاصل از واژه‌بست‌ها فقط در ساختهایی خاص، مانند افعال مرکب پی‌بستی، یا به جای شناسه سوم شخص مفرد در زمان گذشته، به کار می‌روند؛ یعنی مواردی که شناسه‌های معمول فارسی یا وجود ندارند، یا ممیز خوبی نیستند.

فوس (همان: ۲۳۳) اصل مانع‌سازی (blocking principle) را دلیل این دستوری‌شدگی می‌داند که در طی فرایند فراگیری زبان اعمال می‌شود و باعث می‌شود عناصر تصریفی جدید دارای توانایی تمایز بیشتری نسبت به عناصر قبلی باشند.

اصل مانع‌سازی: اگر نمونه‌های متعددی از یک تکواژ در داده‌های ابتدایی فراگیری زبان وجود داشته باشد، آن صورتی که بیشترین تطابق را با ویژگیهای صرفی - نحوی آن تکواژ دارد، در واژگان ذخیره می‌شود. اصل مانع‌سازی یک اصل اقتصادی است و فراگیری تصریف را شکل می‌دهد. بر اساس این اصل هرجایی که اقتضا کند، واژه‌بست‌ها به عنوان نشانه مطابقه به کار می‌روند، به ویژه در مواردی که در صیغگان مطابقه موردی غیرممیز وجود داشته باشد. در مثال‌های فارسی که در بخش (۲) بحث شد، دو صورت در حال رقابت هستند؛ یکی تکواژ صفر که به عنوان نشانه مطابقه بی‌نشان به کار می‌رود و دیگری واژه‌بست‌ها. هر دوی آنها می‌توانند مطابقه را نشان دهند، اما واژه‌بست‌ها خاص‌ترند و توانایی تمیز بیشتری دارند. بر اساس اصل مانع‌سازی، واژه‌بست‌ها به عنوان نشانه‌های مطابقه بر تکواژ صفر برتری دارند. این واژه‌بست‌های اجباری به نشانه‌های مطابقه فعلی تبدیل شده‌اند و بر اساس اصل مانع‌سازی نبود نشانه‌های مطابقه ممیز را جبران می‌کنند.

۵. نتیجه‌گیری

در این مقاله نشان دادیم که واژه‌بست‌های فارسی در کنار فعل دو نقش متفاوت دارند. با استفاده از استدلال‌های نحوی و صرفی نشان دادیم که واژه‌بست‌های فارسی در برخی ساختها، مانند افعال مرکب پی‌بستی، که حضور اجباری دارند به نشانه مطابقه تبدیل شده‌اند. آنها حاصل دستوری‌شدگی واژه‌بست‌ها و تبدیل آنها به نشانه مطابقه‌اند و این فرایند با اصل مانع‌سازی تبیین می‌شود. از طرفی، واژه‌بست‌ها در نقش نشانه مفعول، واژه‌بست‌هایی منضم

هستند و حاصل مضاعف‌سازی واژه‌بست‌اند و به نشانه مطابقه تبدیل نشده‌اند. این واژه‌بست‌ها فقط وقتی ظاهر می‌شوند که گروه اسمی مفعول و هم‌مرجع با آنها نقش مبتدا دارد.

کتابنامه

- دبیرمقدم، محمد. (۱۳۷۴). "فعل مرکب در زبان فارسی"، *زبان‌شناسی*. ش ۲۳ و ۲۴، صص ۲-۴۶.
- شفاقی، ویدا. (۱۳۷۶). «واژه بست چیست؟»، *مجموعه مقالات سومین همایش زبان‌شناسی*، به کوشش محمد دبیرمقدم و یحیی مدرس، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی و پژوهشگاه مطالعات علوم انسانی، صص ۱۴۱-۱۵۸.
- راسخ مهند، محمد. (۱۳۸۴). "نشانه مطابقه مفعولی در فارسی"، *مجموعه مقالات اولین همایش انجمن زبان‌شناسی*، به کوشش دکتر مصطفی عاصی، صص ۲۷۵-۲۸۵.
- راسخ مهند، محمد (۱۳۸۶). "توصیف افعال مرکب پی‌بستی و شیوه ضبط آنها در فرهنگ‌های فارسی"، *فرهنگ نویسی، ویژه‌نامه نامه فرهنگستان*، ش ۱، صص ۲۳۶-۲۵۳.
- راسخ مهند، محمد. (۱۳۸۷). "ضمایر تکراری در زبان فارسی"، *دستور، ویژه‌نامه نامه فرهنگستان*، ش ۴، صص ۱۸۳-۱۸۹.
- راسخ مهند، محمد. (۱۳۸۸). *گفتارهایی در نحو*، تهران: نشر مرکز.
- صادقی، علی‌اشرف. (۱۳۵۸). *دستور، سال دوم آموزش متوسطه عمومی رشته فرهنگ و ادب*، سازمان کتابهای درسی ایران.
- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۶۵). *تاریخ زبان فارسی*، جلد دوم، تهران: انتشارات نشر نو.

- Anderson, S. (1992) *A-Morphous Morphology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Anderson, S. (2004) "Subject clitics and verb-second in Surmiran Rumantsch". *MIT Working Papers in Linguistics* 47: 1-22.
- Anderson, S. (2005) *Aspects of the Theory of Clitics*. Oxford & New York: Oxford University Press.
- Borer, H. (ed.) (1986) *The Syntax of Pronominal Clitics*. *Syntax & Semantics* Vol.19. Orlando: Academic Press.
- Bresnan, J. & Mchombo, S. (1987) "Topic, pronoun, and agreement in Chichewâ". *Language* 63:741-781.
- Carstairs, A. (1981) *Notes on Affixes, Clitics and Paradigms*. Bloomington: Indiana University Linguistics Club.
- Corbett, G. (2003) "Agreement: The range of the phenomenon and the principles of the Surrey Database of Agreement". *Transactions of the Philological Society*, 101 (2), 155-202.
- Dabir-Moghaddam, M. (1992) "On the (in)dependence of syntax and pragmatics: evidence from the postposition -râ in Persian". Cooperating with Written texts: *the Pragmatics and Comprehension of Written Texts*. Dieter Stein (ed.), 549-573. Berlin and New York: Mouton de Gruyter.
- De Cat, C. (2005) "French subject clitics are not agreement markers". *Lingua* 115:1195-1219.
- De Cat, C. (2007) *French Dislocation; Interpretation, Syntax and Acquisition*. Oxford: Oxford University Press.

- Fuß, E. (2005) *The Rise of Agreement, a Formal Approach to the Syntax and Grammaticalization of Verbal Inflection*. Amsterdam & Philadelphia: John Benjamins Publication Company.
- Givón, Talmy (1976). "Topic, pronoun and grammatical agreement". In: *Subject and Topic*. C. N. Li. (ed.) London, Academic Press: 149-188.
- Good, J. and Yu, C. L. (2005) "Morphosyntax of two Turkish subject pronominal paradigms". In: Heggie, L. and Ordonez, F. (eds.) *Clitic and Affix Combinations, Theoretical Perspectives*. Amsterdam & Philadelphia: John Benjamins Publishing Company.
- Hopper, P. and Traugott E. (1993) *Grammaticalization*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Karimi, S. (2003) "On object positions, specificity and scrambling in Persian". In: Karimi, S. (ed.), *Word Order and Scrambling*. pp. 91-124. Oxford: Blackwell Publishing,
- Klavans, J.L. (1982) *Some Problems in a Theory of Clitics*. Bloomington: Indiana University Linguistics Club.
- Klavans, J.L. (1985) "The Independence of Syntax and Phonology in Cliticization". *Language* 61, 95 -120.
- Roberts, I, & A. Roussou. (2003) *Syntactic Change: A Minimalist Approach to Grammaticalization*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Russi, C. (2008) *Italian Clitics, an Empirical Study*. Berlin & New York: Mouton de Gruyter.
- Szemerényi, O. (1996) *Introduction to Indo-European Linguistics*. Oxford: University Press.
- Tallerman, M. (1998) *Understanding Syntax*, London: Arnold.
- Woolford, E. (2003) "Clitics and agreement in competition: ergative cross-referencing pattern". In: Carpenter, A. et al (eds.) 421-449. *Papers in Optimality Theory II*. Amherst, MA: GLSA.
- Zwicky, A.M. (1977) *On Clitics*. Bloomington: Indiana University Linguistics Club.
- Zwicky, A.M. (1985) "Clitics and Particles". *Language*, vol.61. No. 2. pp: 283-305.
- Zwicky, A.M. and G.K. Pullum. (1983) "Cliticization vs. inflection: English n't". *Language* 59: pp:502-513.

Archive